در گفت‌وگو با «شرق» مطرح شد - بخش پایانی

روایت فرحبخش از سینمای دهه ۶۰

فرانک آرتا: بخش نخست گفتگو با محمدحسین فرحبخش روز دوشنبه به چاپ رسید. امروز هم شاهد بخش پایانی آن هستید :

یعنی شما در دفاع از فیلم «عصبانی نیستم» وارد عمل شدید؟

صددرصد. اصلا؛ ممکن است فیلم «عصبانی نیستم» را دوست نداشته باشم یا بگویم فیلم خوبی است؛ در هر صورت نباید جلوی اکران فیلم را گرفت. حتی گفتم در فیلم «عصبانی نیستم» چیزی خلاف قانون و شرع ندیدم. چرا قرآن می‌فرماید کسی که قتل نفس کرده باید قصاص شود؛ چون آدمی که مخلوق خداست و بی‌گناه بوده را از زمین برداشته است. من به آدم گناهکار کار ندارم. او حقش است که قصاص شود. ولی آدم بی‌گناه را به هر دلیل که می‌کشی، باید کشته شوی. چون تفکرش را گرفته‌ای. تروریست تفکر، یعنی اینکه اجازه ندهید کسی براساس تفکراتش فیلم بسازد و اگر کسی تفکر کسی را بکشد، انگار خود آن آدم را کشته است. آقایان در آن زمان به برخی‌ها اجازه فیلم‌ساختن ندادند. به همین دلیل گفتم «تروریست تفکر». چون با فیلم‌نساختن، تفکر آدم هم معدوم می‌شود.

ولی شما از دهه۶۰ تا الان همین‌طور فیلم می‌سازید؟

به‌دلیل اینکه من بلد بودم چه کار کنم. ولی به خیلی‌ها که زورشان رسید اجازه فعالیت ندادند. مثلا نگذاشتند جمشید هاشم‌پور سه، چهارسال کار کند. مگر آنها قاضی بودند؟ خاطره‌ای را خود آقای هاشم‌پور برای من تعریف کرد که او را سر فیلم «عقاب‌ها» ممنوع‌التصویر کردند. اینها همه حرفشان این است که اگر ما این سخت‌گیری‌ها را نمی‌کردیم، آنها سینما را تعطیل می‌کردند. اما نظر امام(ره) مخالفت با فحشا بود و نه سینما.

به نظر شما تقصیر این آقایان چیست؟

این آقایان دنبال سینمای نخبه‌گرا بودند. درحالی که مردم، این سینما را نمی‌خواستند. مردم سینمای قهرمان‌محور می‌خواستند. در آن زمان، آقای‌تقوایی می‌گفت تهیه‌کننده، سرمایه‌اش، کارگردان تمام انرژی‌اش، نورپرداز، فیلمبردار و سایر عوامل تمام همت‌شان را روی هنرپیشه می‌گذارند تا او دیده شود و اگر یک بازیگر بعد از سه یا چهارفیلم نتواند مطرح شود، باید از سینما بیرونش کرد. ولی آقایان به این مساله توجه نداشتند!

اما در همان دهه فیلم‌های خوبی مثل «ناخداخورشید»، «هامون»، «مادر» و... ساخته شد؟

اجازه دهید عرض می‌کنم. مدینه فاضله آقایان فیلم «آن سوی مه» بود. در حالی که آقای خسرو سینایی فیلمی به نام «یار در خانه» ساخت که به آن درجه «ج» دادند! یعنی کمترین رتبه! با محمدعلی سجادی مشکل داشتند فیلم «گمشدگان» او را «د» دادند؛ یعنی قابل نمایش نباشد. فقط یک کار خیلی خوب انجام دادند و آن هم این بود که ورود فیلم فرنگی را ممنوع اعلام کردند. اگر ممنوع نمی‌شد، امکان نداشت سینمای ایران پا بگیرد. در دوره آقای انوار اگر ۷۰۰ فیلم ساخته شده، فقط ۳۰ فیلم آن شبیه «هامون» یا «مادر» بود. اما اگر توانستید ۵۰فیلم مثل «کانی مانگا» که هم فیلمی خوب و هم تجاری بود پیدا کنید، باقی فیلم‌ها اصلا قابل دیدن نیست. اما اگر فیلم‌های دوران سیف‌الله داد را ببینید، شاهد درخشش آنها خواهید بود.

اما در دوره بعد علیه فیلم‌های دوره سیف‌الله داد، هجمه بسیاری شد؟

بهترین دوران سینمای بعد از انقلاب در زمان سیف‌الله داد رخ داد. من ۷۶ به ناطق‌نوری، سال۸۰ به خاتمی، سال۸۴ به هاشمی رای دادم. من اصلا به احمدی‌نژاد رای ندادم. دوره اخیر هم به روحانی رای دادم. منتها دولت روحانی جز در قضیه سینما، بسیار موفق کرده است.

یعنی آقای‌جنتی انتخاب مناسبی نیست؟

چرا هست. آقای جنتی، آدم باجراتی است. اما در زمینه سینما خیلی خوشبین نیستم. به نظرم بزرگ‌ترین اشتباه، حضور رضا داد است. زمانی که فیلم «زندگی خصوصی» و «گشت ارشاد» را پایین کشیدند، به آقای شمقدری گفتم اگر می‌خواهی مثل سیف‌الله داد شوی، یک راه داری و آن‌هم این است؛استعفا بده، که قبول نکرد. به گفته آقای علیخانی ایشان در سال۶۳ به آقای انوار اعتراض کرد، شبانه به دفترش ریختند. آقای علیخانی را به وزارت ارشاد بردند. آقایان انوار و بهشتی بودند و شلاق خورد. بعد هم اینها را به دادگاه معرفی کردند و دادگاه، همه آنها را تبرئه کرد با اینکه آن زمان قوه‌قضاییه با دولت همسو بود. اینها سند است.

آقای فرحبخش من از این مساله اطلاع ندارم. این صحبت‌های شما بار حقوقی دارد. شما از واژگانی استفاده می‌کنید که اصلا با مفاهیم و تعابیر آن قابل جمع نیستند! واژگانی همچون تروریست تفکر، شرعیات و... هرکدام از آنها باید مستدل و مبتنی بر ادله باشند. وقتی هم تحلیل شما را جویا می‌شوم، متوجه می‌شوم معنا و مفهوم شما چیز دیگری است. شما به‌جای تروریست می‌توانید واژه مخالف دیدگاه‌تان را کار ببرید. به نظرم در به‌کارگیری واژگان دچار اغراق و خلط مبحث شده‌اید. چرا؟

خوشحالم که متوجه منظور من شدید. من با کسی تعارف ندارم و جز خدا از احدی نمی‌ترسم. من آدمی مستقل و آزادم و می‌گویم هرکس هرطور که می‌خواهد فکر کند، آزاد است الا اینکه مخل آسایش دیگران شود.

انسان آزاد هم طبق نظریه‌های مختلف از مکاتب شرقی و غربی گرفته تا اسلام و سایر ادیان، تعریف خاص خودش را دارد. ولخرجی واژگان، سوءتفاهمات را دامن می‌زند... .

به هرحالت من دیدگاهم را مطرح می‌کنم. این آقایان برای اینکه زهر چشم بگیرند، هر سال هنرمندان را یک‌بار به ارشاد دعوت می‌کردند. آقای انوار سخنرانی می‌کرد و همه گوش می‌کردند. حرف می‌زدی، ممنوع‌الکار می‌شدی. آقای قریبیان در فیلم «مرگ پلنگ» با خانم شهلا ریاحی بازی کرده بود. دست ایشان را از روی پیراهن می‌گیرد و شش‌ماه ممنوع‌الکار می‌شود! به همین دلیل، به آقای‌جنتی گفتم این آقایان نباید به سینما برگردند.

آقایان انوار و یارانش تا سال۱۳۷۳ در مسند قدرت بودند. چرا بعد از آنها به‌جز دوره آقای‌داد که کوتاه‌مدت بود، تغییر جدیدی به وجود نیامد؟ چرا در زمان آقای‌شمقدری که به ریل‌گذاری جدید معتقد بودند، اتفاقات خوبی برای سینما نیفتاد؟

بعد از انوار هرکسی که آمد ثباتی نداشت تا بتواند ریل‌گذاری ایجاد کند و متاسفانه به همین دلیل سینما هیچ تغییری نکرده است.

چرا تغییری نکرده است؟

چون تفکر مدیران بعد چندان قابل طرح نبود.

پس معتقدید آقایان دوره ۶۰ صاحب تفکر بودند؟

این تفکر فقط در جهت منافع تفکری خودشان حرکت کرد. البته منظورم منافع مادی نیست. من می‌گویم تفکرشان مخالف جمهوری اسلامی و مردم بود.

خب، شما خودتان را در جایگاه مردم قرار می‌دهید. خیلی از مردم هم نگاه و فیلم‌های شما را دوست ندارند؟

اینکه می‌گویم ضدنظام و مردم، دلیلش این است که اینها فیلم‌هایی را که می‌ساختند نگاه خودشان بود و نه مردم.

شما هم با ساخت فیلم «زندگی خصوصی» مورد هجمه فراوانی قرار گرفتید و حتی از تریبون نمازجمعه به شما اعتراض کردند و متهم به ساخت فیلم ضدانقلابی شدید. نظرتان چیست؟

حرف من این است: کسی که می‌گوید فیلم من ضدانقلابی است، باید مصداقی برای آن داشته باشد. کجای این فیلم ضدانقلابی است؟

عکس: مهدی حسنی، شرق

نوع روابط زن و مرد فیلم و... بی‌پرده بگویم اگر فیلم «زندگی خصوصی» یا «مستانه» را هرکدام از فیلمسازان مثل مهرجویی، عیاری، بنی‌اعتماد و... می‌ساختند، به قولی سر فیلمشان بریده می‌شد!

خب، چرا سر من را نمی‌بریدند؟

اتفاقا سوال من هم این است. چرا؟

چون اینطور که می‌گویید، نیست! وقتی صحبت از انقلاب و نظام می‌کنم، یعنی مردم؛ یعنی هراتفاق باید در جهت منافع مردم باشد.

آقای فرحبخش! ضدنظام و انقلاب یعنی خلاف قانون‌اساسی، خلاف نگاه فرهنگی کشور و یعنی دست در دست بیگانه! متوجه بار معنایی آن می‌شوید؟

اما اینکه می‌گویم این آقایان خلاف نظر مردم عمل کردند، به این معنی است که خلاف نظر نظام عمل کردند، نه اینکه دست‌شان در دست بیگانه است.

الان من و شما باهم صحبت می‌کنیم و متوجه فرمایشات شما شدم. اما وقتی در تلویزیون با مخاطب میلیونی حرف می‌زنید و می‌گویید فلان مدیر یا فلان سینماگر، ضدنظام عمل کردند، یعنی تحریک همان مردمی که شما دل در گرو آنها دارید. آن‌وقت این گفته و عمل شما شرعی است؟

مطمئن باشید وقتی من از واژه ضدانقلاب استفاده می‌کنم بعد از آن تفسیر هم می‌کنم که منظورم چیست.

حالا نمی‌شود به گونه‌ای صحبت کنید که احتیاج به تفسیر نداشته باشد؟! روایت است مومن کاری نمی‌کند که در مظان اتهام قرار گیرد.

ممنونم که دغدغه فرهنگی دارید و خوشحالم متوجه منظور من می‌شوید.

در مورد بحث سینمای دوره سیف‌الله داد باید بگویم بعدها فیلم‌های آن دوره به پتکی بر سر سینما تبدیل شد و با عناوینی چون «فمینیسم»، «لیبرالیسم» مورد هجمه قرار گرفت. تحلیلتان چیست؟

ثابت می‌کنم کمترین خلاف شرع در طول انقلاب اسلامی در زمان سیف‌الله داد اتفاق افتاد. مخالفان «داد»، دو دسته بودند؛ یکی کسانی که سیف‌الله داد رفیق‌شان بود ولی به آنها پول نداد؛ دوم متحجرین. سینما از سال۵۷ تا سال۷۶ عقب افتاده و قبل از انقلاب هم کلا مرخص بود. اگر همین بازیگران پیش از انقلاب را ممنوع‌الکار نمی‌کردند، هیچ‌وقت اسطوره نمی‌شدند. آقای داد فضای سینما را باز کرد. تعداد زیادی فیلم ساخته می‌شود اما خب برخی هم دری‌وری از آب درآمد. خب چه اشکالی داشت؟ ممکن است میان چند فیلم، چندتای آن هم بد باشد. کسانی که به سیف‌الله داد انتقاد می‌کردند به آنها گفتم کارتان درست و خدایی نیست. اصلا می‌دانید مشکل مملکت در این سال‌ها چیست؟

خب چیست؟

مطلق‌گرایی. من با این مخالف هستم. از نظر بنده؛ مطلق، خدا و بعد امام‌زمان(عج) هستند.

شما از دهه۶۰ تا الان همین‌طور فیلم تهیه می‌کنید. به اتفاق آقای علیخانی دفتر تولید و پخش دارید. تاکنون هم سه فیلم کارگردانی کرده‌اید. می‌خواهم بدانم تعریف‌تان از سینما چیست؟

از نظر من سینما اول از همه سرگرمی است؛ مثل رابطه اقتصاد و فرهنگ. حالا چرا نگفتم فرهنگ و اقتصاد؟

چرا نگفتید؟

معصوم می‌فرماید: از دری که فقر داخل می‌شود، ایمان از در دیگر بیرون می‌رود. من به آدم اندیشمندی گفتم پول، فرهنگ می‌آورد. ولی او مخالفت کرد. به او گفتم اگر طرف تو عاقل باشد، از تو می‌تواند کسب فرهنگ کند. حتی در حوزه‌های علمیه هم باید این‌جوری باشد. من به شدت مخالف هستم که می‌گویند طلبه باید کار کند. چون سخت‌ترین کار کره زمین درس‌خواندن است؛ کسی که تفکر می‌کند نمی‌تواند کار کند. در تمام دنیا اصل سینما بر سرگرمی است، اگر در قالب سرگرمی تفکر بیاورید عالی است.

با این نگاه، نظرتان درباره سیاه‌نمایی در فیلم‌ها چیست؟

من سیاه‌نمایی نمی‌شناسم. تئوری توطئه، احمقانه است.

چرا با کارگردان‌هایی که سینمای قصه‌گو را خوب می‌شناسند تا حالا کار نکرده‌اید؟

من با فیلمسازان خوبی مثل محمدعلی سجادی و افخمی کار کرده‌ام.

ولی شما در فیلم «عقرب» با آقای افخمی دعوا کردید. در تیتراژ فیلم، مقابل اسم کارگردان نوشته شد، «کار گروهی»... .

نه دعوا نکردیم. ماجراهای شخصی میان ما بود. زمانی که ایشان نماینده مجلس بود ناهار مجلس را نمی‌خورد و می‌آمد دفترم؛ پیش من. هنوز هم در مورد فیلم‌هایم با بهروز افخمی مشورت می‌کنم. با شهریار پارسی‌پور، کامران قدکچیان، سیروس الوند، مجید جوانمرد، اصغر نعیمی و اصغر هاشمی کار کردم. حتی زمانی همایون اسعدیان دستیار و عکاس فیلم‌های من بود.

علاقه شما به فیلم‌های قبل از انقلاب از کجا می‌آید؟

چطور؟

فیلمی شبیه فیلم « سازش» محمد متوسلانی ساختید و بعد که ادای دینی به ایشان بکنید در فیلم «مستانه» از او به‌عنوان هنرمندی که ممنوع‌الکار بود، استفاده کردید؟

من با متوسلانی فیلمی به‌نام «دو روی سکه» کار کردم و لحظات آخر، فیلم «مستانه» هم با حضور ایشان سانسور شد.

خب محمد متوسلانی سال‌ها ممنوع‌الکار بود و شما عامدانه در فیلم به آن اشاره کردید؟

اصلا یکی از مشکلاتم با آقای انوار این است که به چه حقی بازیگران قبل از انقلاب را ممنوع‌الکار کرد؟ البته از نظر من سینمای قبل از انقلاب غیرشرعی است و اگر سینمای قبل از انقلاب بود یک ثانیه در آن کار نمی‌کردم.

خب ستاره‌های قبل از انقلاب هم از فضا نیامدند. آنها در همان سینما کار می‌کردند. دلیل علاقه‌تان به ستارگان سینمای قبل از انقلاب چیست؟

همان‌طور که گفتم خانواده من مذهبی و متدین بودند. من قبل از انقلاب یواشکی سینما می‌رفتم. به این دلیل که سینما را حرام می‌دانستم. من برای اولین بار صحنه فیلمبرداری فیلم «سه قاپ» را نزدیک خانه‌مان، در محله پاچنار دیدم. همان موقع به سینما علاقه‌مند شدم. بعد رفتم دوربین هشت‌میلیمتری خریدم و فیلم ساختم. آن موقع ۱۳سالم بود. حتی زمانی که حضرت امام به وطن تشریف آوردند، خودم فیلمبرداری کردم. همان موقع فیلمش را به پدرم نشان دادم. پدرم ۲۲بهمن یک تلویزیون سیاه‌وسفید خرید. یک‌ماه بعد هم تلویزیون رنگی خرید. جالب است بدانید ساواکی بازار، دیوار‌به‌دیوار خانه ما بود. همه روحانیت رفقای پدر من بودند. بنابراین تعارضی وجود ندارد. من بخشی از فیلم‌های قبل از انقلاب را دوست داشتم و برخی دیگر را خیر. با فیلم‌های مسعود کیمیایی عاشق سینما شدم. وقتی «قیصر» را دیدم از روی آن فیلمی ۱۸دقیقه‌ای به‌نام «انتقام» ساختم.

چه شد بعد از انقلاب وارد سینما شدید؟

در این مملکت خیلی چیزها از سینما بدتر بود در حالی که ظاهری خوب و شرعی داشت. چرا آقای فردین یا ملک‌مطیعی نمی‌توانستند بیایند؟ انقلاب یعنی اینکه دگرگونی اتفاق بیفتد. حتی خیلی از آدم‌های بد ما به جنگ رفتند و این کشور را نجات دادند. این شگرد و درایت امام خمینی بود. چون بلد بودند که چطور آدم‌ها را متحول کنند.

شما برای ساختن فیلم‌های‌تان وام دولتی گرفتید؟

وام گرفتیم، نه اینکه نگرفته باشیم. اما اگر به همه ۵۰۰میلیون دادند، من ۷۰میلیون گرفتم.

چرا در ساخت فیلم‌های‌تان به ارتقای هنر سینما فکر نمی‌کنید. مثلا آرش معیریان که سینما تدریس می‌کند، با شما فیلم‌هایی از نوع «فیلمفارسی» می‌سازد. در حقیقت در رابطه با ارتباط اقتصاد و فرهنگ مبتنی بر نظرات جنابعالی، در چنین کارهایی اقتصاد سربلند است، اما فرهنگ می‌لنگد؟

شما بهتر است این‌طوری نگاه کنید که آرش معیریان فیلم «کما» را که برای من ساخته، در مقایسه با فیلم‌های دیگرش سرتر بود.

منظورم وجه فرهنگی فیلم‌هاست؟

من می‌توانم چند فیلم مثال بزنم که مسایل فرهنگی در آنها رعایت شده است.

سال۱۳۶۱ فیلم «ریشه در خون» را ساختم که فیلم فرهنگی بود. حتی در فیلم «گردباد» درباره انرژی هسته‌ای حرف زدم. یا فیلم «دستمزد» درباره انقلاب اسلامی است که همه پرفروش هم بودند. یا در فیلم «گمشدگان» خانم معتمدآریا، حمید لبخنده و رضا خندان به سینما معرفی شدند. یا در فیلم «غریبه» مهدی هاشمی و اکبر عبدی بازی کردند. «بچه‌های طلاق» را تولید کردیم. «ماموریت» اولین فیلم کمدی بود که ما ساختیم. «آواز تهران» فیلم بدی است؟ فرهنگی نیست؟ ما جلسه‌ای با آقای پزشک در سال۸۰ داشتیم. آقای علیخانی به او گفت سوبسید سینما را من می‌دهم. من دو فیلم «آواز قو» و «شب‌های تهران» را تهیه کردم. آقای پیمان معادی را چه کسی به سینما معرفی کرد؟ شما می‌دانید من چه جنگی بر سر پیمان معادی داشتم؟

چطور؟

آقای عبدالله اسفندیاری از آقای سعید اسدی شکایت کرد. فیلمنامه اسم دیگری داشت. آن موقع من پیمان معادی را نمی‌شناختم. وقتی فیلم وارد مرحله پیش‌تولید شد. رفتم خانه معادی و دیدم چه آدم خوبی است و متوجه شدم که فیلمنامه را او نوشته. همه اسم‌ها را دور انداختم و اسم او را نوشتم. بعد پیمان فیلمنامه «عطش» را نوشت و بعد «کما» و اینطوری معرفی شد. هنوز هم به من لطف دارد.

درباره سوبسید سینما می‌گفتید... .

عبدالله علیخانی گفت سوبسید سینما را من می‌دهم. گفت دوفیلم ساختم شما ۴۵میلیون به من وام دادید، بعد از چندماه ۵۴میلیون با بهره پس گرفتید. در حال حاضر شش‌ماه، ۵۰۰میلیون از سینما طلبکارم. فکر کنید اگر بانک می‌گذاشتم چه می‌شد؟ حالا سوبسید سینما را چه کسی می‌دهد؟

شما تا به حال از کسی پول نگرفته‌اید تا بتواند در فیلم شما نقش اول بازی کند؟

اصلا و ابدا. کسی جرات نکرده به من بگوید به تو پول می‌دهم تا بازی کنم. مهناز افشار را برای اولین‌بار من به سینما آوردم. با فیلم «دوستان» وارد سینما شد. کسی او را نمی‌شناخت. عبدالله اسکندری او را به من معرفی کرد. من با سارا خویینی‌ها و یوسف مرادیان، قرارداد بستم، منتها پول زیادی ندادم. ولی برایشان احترام قایل بودم. با امین حیایی اولین‌بار برای «دو روی سکه» قرارداد بستم. اولین فیلم جهانگیر الماسی «ریشه در خون » بود. به او پول دادم و از کسی سوءاستفاده نکردم. کسی به من بگوید پول می‌دهم، مطمئن باشید از دفتر بیرونش می‌کنم. چون به من توهین کرده است. حرف‌هایی که در فیلم «مستانه» درباره سینما زدم، به آن اعتقاد دارم. معتقدم سینمای ما پاک است.

شما در بخش خصوصی کار می‌کنید و در این سینما پول خوبی درمی‌آورید. اما توقع این است چرا روی فیلمنامه‌های بدیع سرمایه‌گذاری نمی‌کنید؟

ممنونم که با ریزبینی به مسایل نگاه می‌کنید. این چیزی که گفتم و تکرار می‌کنم نقد خوردنی یا پوشیدنی است، به همین دلیل است. چون ما نقدکننده واقعی بسیار کم داریم، اکثرا منتقدنما هستند. اگر کسی مثل شما نقد کند، استفاده می‌کنم کسی که نقد می‌کند از فیلمساز مهم‌تر است.

به همین دلیل در فیلم مستانه بازیگر اصلی جایزه انجمن منتقدان را می‌گیرد. درواقع خواستید دل منتقدان را به دست آورید؟

منتقد چیزی را می‌گوید که فیلمساز نمی‌فهمد. لازم نیست منتقد فیلمساز باشد. صحبت‌های منتقد واقعی برای من یک درس است. باید گوش کنم و اگر تایید کنم که هیچ وگرنه در آینده من کارساز است.

گزارش

پرمخاطب‌های جشنواره «سینماحقیقت» در گروه «هنر و تجربه»

شرق: مستندهای پرمخاطب جشنواره «سینماحقیقت» در گروه سینمایی هنر و تجربه اکران عمومی می‌شوند. با توجه به استقبال گسترده مخاطبان سینمای مستند از برخی فیلم‌های مستند بلند هشتمین جشنواره بین‌المللی «سینماحقیقت»، امیرحسین علم‌الهدی، دبیر شورای سیاستگذاری گروه سینمایی «هنر و تجربه» از اکران عمومی این آثار خبر داد و اظهار امیدواری کرد تا ادای دین این گروه به سینمای مستند کامل شود. فیلم‌های مستند «بختک» محمد کارت، «آتلان» معین کریم‌الدینی، «چنارستان» هادی آفریده، «من می‌خوام شاه بشم» مهدی گنجی، «اهالی خیابان یکطرفه» مهدی باقری، «آزادراه» و «گزارش یک بازپرس» محسن خان‌جهانی، «پهلوان و خرقه» آرش لاهوتی، «جایی برای زندگی» محسن استادعلی، «خرابات» آرش اسحاقی، «آقای بیکار» علی همراز و... از جمله مستندهای پرمخاطب هشتمین دوره جشنواره بین‌المللی سینماحقیقت بودند که از پتانسیل بالایی برای اکران عمومی برخوردار هستند. امیرحسین علم‌الهدی، دبیر شورای سیاستگذاری گروه سینمایی «هنر و تجربه» پیرامون نمایش فیلم‌های پرمخاطب هشتمین جشنواره بین‌المللی سینماحقیقت در این گروه اظهار کرد: ما قطعا از اکران این فیلم‌های مستند موفق استقبال می‌کنیم و منتظریم تهیه‌کنندگان، فیلم‌ها را به دبیرخانه گروه هنر و تجربه بفرستند تا براساس نظرات شورای سیاستگذاری، این فیلم‌ها در جدول اکران قرار گیرند.

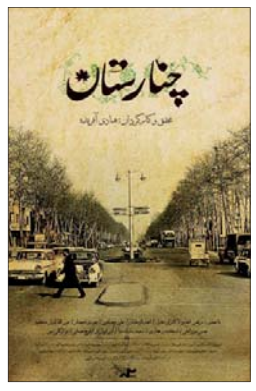

او افزود: «با توجه به تجربه اکران مستندهای «شش‌قرن و شش‌سال» ساخته مجتبی میرتهماسب و «خاطراتی برای تمام فصول» به کارگردانی مصطفی رزاق‌کریمی که در نمایش عمومی موفق بودند، از اکران مستندهای پرمخاطب هشتمین جشنواره سینماحقیقت هم استقبال می‌کنیم.»علم‌الهدی تصریح کرد: «سینمای مستند نیاز به حمایت دارد و عمدتا در سطح جهانی، بیشترین حمایت از سینمای مستند از سوی شبکه‌های تلویزیونی صورت می‌گیرد و تعداد معدودی هم در سالن‌های سینما به نمایش درمی‌آیند، اما گروه هنر و تجربه آماده است تا با اکران این فیلم‌ها، ادای دینی به سینمای مستند داشته باشد.» او ادامه داد: «به‌هرحال تجربه موفق اکران مستند «شش‌قرن و شش‌سال» نشان داد که سینمای مستند می‌تواند مخاطب خود را بر پرده سینما جذب کند. البته رسیدن به شرایط ایده‌آل اکران زمان می‌خواهد تا دانشجویان، گروه‌های مرجع و نخبه، هر روز شاهد نمایش یک یا دوسانس فیلم مستند باشند.» علم‌الهدی در پایان یادآور شد: «سینمای مستند به واسطه داشتن جسارت شناخته می‌شود و اگر این جسارت از سینمای مستند حذف شود، دیگر نمی‌توان عنوان مستند را برای آن در نظر گرفت. سینمای مستند درگیری جدی با واقعیت‌های اجتماعی جامعه دارد و قطعا مستندسازان با توجه به بیانی که نسبت به مسایل اجتماعی دارند، می‌توانند جذابیت متفاوتی را در اکران فیلم‌های مستند پدید آورند.»

یادداشت

چند سطر درباره کتاب خاطرات احمد طالبی‌نژاد
از نائین تا تهران یا سینما

حسین گیتی

کتاب خاطرات مطبوعاتی و سینمایی احمد طالبی‌نژاد با نام «از شما چه پنهان» را نشر چشمه، در ۱۸۹صفحه و هزارنسخه به چاپ رسانده؛ کتابی بسیار خواندنی و درخور تعمق. کتاب در شرایطی در حوزه ادبیات سینمایی جا می‌گیرد که در نوع خود استثناست. در ۱۳فصل با یک‌پیشگفتار، یک‌ضمیمه و پی‌نوشتی با عنوان «حدیث غم‌بار آرزومندی» نوشته هوشنگ گلمکانی در شش‌صفحه که کوشیده بدون هیچ ملاحظه‌ای درباره نویسنده خاطرات، حرف‌هایش را بنویسد: «این جوان سابق نائینی این رفیق خوش‌قلم و ناسازگار را، همیشه معترض به یاد می‌آورم. از همان اولین ملاقات تا آخرین تماس تلفنی. گمانم نکته، چیزی در او عوض شود. با این حال، به طرز خودآزادانه‌ای بعید است بتوانم از او دل بکنم.»

برای اینکه نویسنده خاطرات در جای‌جای کتاب، اعتراض خود را بروز دهد، خودش می‌نویسد: «در این سال‌ها شاهد اتفاق‌هایی بوده‌ام که فکر می‌کنم یادآوری‌شان می‌تواند برای تاریخ‌نویسان سینما و مطبوعات سه‌دهه گذشته مفید باشد. خودخواهی ندارد، وقایعی به‌مثابه خاطرات هست که خواننده تکان می‌خورد. ممکن است نوشته‌ها افشاگری به نظر آید اما اینگونه نیست. چون هنرمندان به جامعه تعلق دارند تا آنجا که وارد حریم خصوصی آنان نشویم باید درباره‌شان گفت.»

نویسنده کسی نبوده که علایقش را کانالیزه کند، خودش راه افتاده از موانع سختی چون پدر و مادر تا دایی و فامیل نزدیک گذشته، سینما را چنددستی چسبیده و رها نکرده است. رنج سفرهایش به تهران، ماجرای ماست‌بندی، دیدار فردین، اتومبیل پارک‌شده در خیابان سام و پیاده‌شدن مسعود کیمیایی و صحبت‌ها با او، خانمی که در اتومبیل بود و از همه مهم‌تر، ورودش به مجله فیلم و مراوده با سه‌نفر اصلی از جمله عباس یاری، مسعود مهرابی، هوشنگ گلمکانی و اولین نوشته‌اش، سینما در نائین که نائین اصلا سینما نداشت!!

فصل‌بندی، سیر تحولات آدمی شهرستانی از نقطه‌ای کوچک در جغرافیای بسیار بزرگ ایران را نشان می‌دهد. کم‌کم با او پیش می‌رویم و بیشتر علاقه‌مند می‌شویم تا ادامه دهیم. اصلا انگار رمانی به شیوه اول‌شخص مفرد را می‌خوانیم. تصاویر، فضاسازی و حضور مستمر در مکان، خواننده را ترغیب می‌کند و با خواندن سطوری از آن، متوجه می‌شود طالبی‌نژاد آدم صادقی است، مسایل خصوصی زندگی، کودکی و نوجوانی‌اش که با سینما سنجاق شده را با نثری شیوا و با نهایت کتابت ادبی به خواننده نشان می‌دهد تا مطالب مربوط به مسعود کیمیایی، گیتی پاشایی را سر جایش جابه‌جا می‌کند و کتاب در داستانش عقب‌وجلو می‌شود! او منصف است درباره خودش هم بی‌محابا می‌نویسد. چون شهرستانی است و در برخی از سطور حتی خودش را روستایی می‌داند. اما شاید اگر دایی‌اش نبود که در این کتاب نقش بسیار غیرمستقیم در استقرار او در تهران دارد، از سینمای پایتخت سیرآب نمی‌شد: «مغازه دایی روزهای جمعه ساعت یک‌بعدازظهر تعطیل می‌شد تا ساعت پنج‌عصر، یعنی چهارساعت وقت داشتیم که دوتا فیلم ببینم. با احتساب زمان رفت‌وبرگشت، همیشه نیم‌ساعت تا چهل‌دقیقه وقت کم می‌آوردم که با دویدن‌های نفس‌گیر هم جبران نمی‌شد و اغلب دیر می‌رسیدم و این تاخیرها دایی را حسابی عصبانی می‌کرد و باید دادوبیداد و توهین‌های او را تحمل می‌کردم.»

خاطراتش درباره دریافت جواز مجله «هفت» و تعطیلی مجله یک‌شماره‌ای «ارژنگ»، هشت‌شماره درخشان «فیلم و سینما»، برخوردش با مدیرمسوول «فیلم و سینما» و حتی مراوداتش با مجله فیلم، سندی است از مسایل مطبوعات سینمایی و آدم‌هایی که صادقانه دوست دارند سینما را خوب معرفی کنند و از این کشاکش سالم به درآیند. بخشی از خاطرات او در اصفهان می‌گذرد. دانشگاه، فیلمسازی، سینمای آزاد، تقلید صدا در نوجوانی، به لحاظ شرایط سنی آدمی عاشق‌پیشه پیش می‌رود، روزی عاشق این، روزی عاشق آن و برخی از عشق‌ها هم موهوم و خیالی می‌شوند. اعتراف کرد در کلاس دوم دبیرستان دلباخته یک هنرپیشه شد. بسیاری از عاشقان قدیمی سینما (چون نسل نگارنده) در برهه‌ای دلباخته بازیگری بودند که نهایتا عکس‌های او را در پوشه‌ای نگاه‌داری می‌کردند!

نگاه صاحبنظرانه او به تئاتر، نقد فیلم، کلاس‌های دانشگاه جالب است. به راحتی می‌گوید از سال۱۳۵۲ خواننده جدی نشریات شده و ثابت می‌کند که وقتی وارد «مجله فیلم » شد، خام نبود، بلکه قبلا خوانده و فیلم‌هایی دیده است.

او هم مثل سایرین در تب‌وتاب انقلاب بود: «وقتی تب انقلاب در من فروکش کرد، باز وسوسه‌های نوشتن سر برکشید. آنقدر روزنامه، هفته‌نامه و ماهنامه درمی‌آمد که فرصت نمی‌کردیم همه را بخوانیم. اما هیچ‌کدام به لحاظ سلیقه‌ای باب نبود که قلم بردارم.»

در اوایل کارش در «مجله فیلم» سه‌مطلب کلیدی وجود دارد: خاطرات شهرستان، در غربت جشن هنر و تجربه تلخ و ترسناکش در سفر به منطقه بلوچستان در سال۱۳۵۸ در سفرنامه‌ای به نام «شعله در طویله». یادآوری او از عاشق سینمای دیداری (احمد جورقانیان) با تلاش فیلمش، هم از نقاط برجسته این کتاب است. او به‌خوبی و بدون ملاحظه از بهزاد عشقی یاد کرد که پیش از انقلاب در مجله رودکی می‌نوشت و نگاهش اجتماع‌گرایانه و عمدتا به جدال با سینماگران نامدار آن دوره می‌پرداخت؛ از جمله نقدش علیه «کلاغ» (بهرام بیضایی): «منشی کیمیایی یک خانم جوان خوش‌پوش بی‌حجاب بود. آن زمان هنوز حجاب اجباری نشده بود. وارد اتاق که شدم جوان برومند و خوش‌سیمایی هم نشسته بود که به نظر می‌آمد نقش مشاور کیمیایی را دارد و بعدها به اسم احمد نجفی شناخته شد. خودم را معرفی کردم. کیمیایی چندان تحویل نگرفت. برگ دیگری رو کردم. گفتم من همانی هستم که در مجله رودکی پاسخ بهزاد عشقی را داده‌ام.» در کل کتاب، مسعود کیمیایی، مجله فیلم، دایی، نائین و دانشگاه حضوری مستمر دارند. رازگشایی از مجله توقیف‌شده «گزارش فیلم» و شورای سردبیری‌اش و ارتباط مجله فیلم و سینما از دیگر یادآوری‌های اوست که اندکی توقیف‌شدن مجله گزارش فیلم را عیان می‌کند. طالبی‌نژاد در عکس‌های فراوان کتاب مراحل رشد و کار سینمایی را هم مجسم کرده و حتما عکس‌هایی که چاپ کرده دوست داشته وگرنه آدمی به سن‌وسال او عکس‌های بسیاری دارد:

«ممکن است شما هم فکر کنید فلانی دچار بیماری مالیخولیا شده و توهماتش را به جای واقعیت بیان می‌کند. خوبی‌اش این است که عیاری و معصومی هستند و می‌توانند شهادت بدهند. اصلا مگر این موضوع چقدر مهم است؟»